

و همینکه صبح پرتو افکند از فرد خاندانت
برای جایگزین ساختن مؤمنان در مواضع خود
برای جنگ، (بیرون رفتی) و خدا بس شنوا و
دانا است.

آنگاه که دو گروه از شما قصد کردند
سستی پیشه سازند و خدا است ولی آنان و
بر خدا باید توکل کنند مؤمنان .

و حال آنکه خدا شمارا در بدر یاری کرده
است که شما مردمی زبون و بیچاره بودید
بس خدای را پروا پیشه کنید باشد که سپاس
گزارید .

هنگامی که بده مؤمنین می گفتی آیا برای
همیشه شمارا بسنده نمی شود که پروردگارتان
شمارا بده هزار فرشته نازل شده امداد کند ؟
آری اگر پایداری کنید و پروا گیرید و
شمارا از این جوششتان بیاید، پروردگارتان
شمارا به پنج هزار فرشته نشانگذار یاری می کند.

و خدا آن (وعده) را جز به عنوان مرده ای
برای شما قرار نداد و برای اینست که دل های
شما بدان وسیله اطمینان یابد و یاری جز از
پیشگاه خدای بس با عزت و حکمت نیست .

برای اینکه جانبی از آنان را که کفر
ورزیدند ببرد یا سرکوبشان کند و در نتیجه
زیاندار باز گردند .

— چیزی در امر اختیار تو نیست — یا باز
می گردد و توبه آنانرا می پذیرد یا عذاب
می کند ایشان را چه بیگمان آنان ستمگرند .

خدای را است آنچه در آسمانها و آنچه
در زمین است ، پیامرزد هر که را خواهد و
عذاب می کند آنکس را که می خواهد و خدا
بس آمرزنده و بس بخشایشگر است .

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ
لِيُقَاتِلَ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتٌ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلُوا وَاللَّهُ وَلِيُّنَّهَا
وَ عَلَى اللَّهِ فُتِيَ تَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا
اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٣﴾

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ تُبَدِّدُوا
رَبِّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿١٤﴾

بَلَىٰ إِنْ تَصِيدُوا وَ تَثْقُوا وَ يَأْتُواكُمْ مِنْ قَوَاهِمِ
هَذَا يُبَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَ لِيُطَبِّقَ قُلُوبَكُمْ بِهِ
وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١٦﴾

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا
خَآئِبِينَ ﴿١٧﴾

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ
فَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٨﴾

وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ يُغْفِرُ لِمَنْ
يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٩﴾

شرح لغات :

عُدُوْتٌ ، از غدو : بامدادان بیرون آمدن .

تَبَوُّءٌ : جا به جا کردن ، جایگاه تعیین کردن ، تعیین موضع .

أَذِلَّةٌ ، جمع ذلیل : بیچاره ، زبون ، خوار ، پست .

يُمِدُّ ، از مد : کشتش دادن ، گسترش دادن . درباره چیز است که مایه ماده ای داشته باشد مانند امداد آب قلیل بد آب کثیر .

فَوْرٌ : جوشش آب و خشم ، ناگهان فروریختن ، باشتاب روی آوردن .

مُسَوِّمِينَ : از سوم (فعل ماضی) : (اورا) رها کرد ، به کاری واداشت ، (برای) نشانه گذار ، (بر او) یورش آورد . **مُسَوِّمِينَ** (به فتح واو) : فرشتگانی رها شده ، وادار گردیده ، نشان گذارده شده . **مُسَوِّمِينَ** (به کسر واو) : علامت گذاردگان ، رها کنندگان به سوی کارزار ، وارد کنندگان به یورش و کارزار .

طَرَفٌ : آخر هر چیز ، بخش ، جانب ، گروه ، گزیده ، یکی از اطراف بدن ، سر و دست و پا .

كَبَّتٌ : بر زمین زدن ، خوار کردن ، درهم شکستن ، از پا درآوردن ، مست و بی پا کردن .

خَائِبِينَ ، جمع خائب : آنکه به آرزویش نرسد و سرخورده و مأیوس شود ، کسی که از آرزویش بازماند .

الْأَمْرُ ، اراده و شأن و تدبیر خداوند .

وَ إِذْ عَدُوْتٌ مِنْ أَهْلِكَ تَبَوُّوْا لِمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . إِذْ هَمَّتْ طَافَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا ، وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ .

و از ... عطف و متعلق به آیه یا آیات سابق است: متذکر باش و پندیاب که

اگر صبر و تقوا داشته باشید، کید و کین دشمنان به شما زیان قطعی نمی‌رساند . و با اتخاذ دُور المؤمنین ، مانند منافقان مدینه که رهبرشان عبدالله بن ابی سلول بود، را رعایت کنید ... این آیه به قرینه اذ همت طائفتان ظاهرأ در داستان کارزار اُحد است که مسلمانان صبر و تقوا را از دست دادند و دچار مشقت شدند. و همچنین منافقان، در اسرار رهبری دخالت کردند و در موقع حساس با عقب‌نشینی، گروهی را بازگرداندند و گروهی که دو طائفه بودند به سستی و زبونی گرائیدند^۱ . این عقبگرد سستی آنگاه بود که رهبر عظیم، صبحگاهان مؤمنان را از مدینه بیرون برد تا جایگاه و کمینگاهها را معین و مواضع را بررسی کند. همانگاه که دشمن با عده پنج هزار نفری خود و با ساز و برگ کامل به مدینه یورش آورده بود و اُحد را موضع جنگی - استراتژیکی - خود کرده بود ، این منظره جالب و قاطع - با عده اندك به سوی سپاه دشمن بیرون رفتن و خانه و زندگی را پشت سر گذاردن : *إِذْ غَدَوْتَ فِي أَهْلِكَ*، آنهم با اعدادی که هنوز دشمن خود را کاملاً جمع و جور نکرده برترین نمونه رهبری و وحدت ایمان است و در مفصل تاریخی چنان مؤثر و با اهمیت بود که در تاریخ جهان و ملکوت منعکس شد . این گونه شب را به صبح رساندن و با گشودن چشم به اشعه صبحگاهی صف آرائی کردن ، جالب توجه خاص خدا و در دیدگاه او بود - همانگاه که پرتو خورشید فضای یثرب و پیرامون آن را درخشان می‌کرد و از بالای بلندیها، قمر وادی‌ها و تپه‌ها را فرامی‌گرفت و سایه‌های سایه‌داران راهمی کوتاه می‌کرد، نخستین صف توحید پس از غافلگیر شدن در بدر، آرایش جنگی می‌یافت. این صف در طول زمان همی گسترش می‌یافت تا تاریکیهای *شرك* و سایه‌های *شرك* آوران را کوتاه کرده از زمین که عبادتگاه خدا است یکسره بزدايد. اگر در صفوف رزمی آن پراکندگی و ناتوانی پیش آمد، در صف‌ها هانگ فکری همی به پیش می‌رود ... *وَأِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ* ... روز يكشنبه ششم شوال

۱- ابن دو طایفه از بنی سلمه و بنی حارثه بودند که پس از بازگشت و عقب‌نشینی عبدالله بن ابی و کسانش ، سست و دو دل شدند . خداوند بوسیلهٔ مرد مصمم و با ایمان - ابی جابر سلمی - به آنان روحیه و ثبات بخشید .

سال سوم هجرت، پرچمدار توحید، پیغمبر اکرم (ص) صبحگاه با حدود هزار مرد رزمی از مدینه بیرون رفت و در دامنه وادی اَحْذَان را آرایش جنگی داد. هر دسته‌ای از فرماندهان و سواران و پیادگان در جای وصف خود قرار گرفتند. تیراندازان را به فرماندهی عبدالله جُبَیر در دهانه کوه مستقر ساخت که تا آخرین نفس موضع خود را در برابر یورش دشمن از پشت جبهه نگه دارند.

پس از آن همه صف آرائیهای اهل کتاب و مشرکان و برخوردها و دسیسه‌ها و تحریفها که قرآن پیش‌بینی و درسهائی که برای همیشه به مسلمانان درباره افکار و اندیشه‌ها و روابط با آنان تعیین کرده است و آن آگاهیه‌ها، اکنون داعنه آن به میدان جنگ مسلحانه اُحُد رسیده است که مشرکان و منافقان با تحریکات یهود، آن میدان را در مقابل مسلمانان آراستند تا در پی تبلیغات و تحریکات نهان و آشکار، هربه سخت خود را بزنند.

آن رهبری و هشیاری و فرماندهی و موضعگیری و جابه‌جا کردن تیراندازان و سواران و پیادگان و پرچمدار، و آن عقبگرد گروهی و سستی گروههای دیگر - و اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ اَنْ تَفْتَنَا - و چون با پایه ایمانی که داشتند، با اخلاص و وسوسه منافقان متزلزل شدند، خداوند با ولایت و تصرف خاص خود آنان را پایدار گرداند: **وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا**.

از میان همه حوادث و جریانات، خداوند این صفحه را نمایانده است: **وَ اِذْ غَدَوْتَ فِيْ اَهْلِكَ** - گویا برای آنست که رهبری قاطع و مصمم و متوکل را با دقت و هشیاری درس بنمایاند؛ همینکه صبح پر تو افکند خانه و زندگی راپشت سر گذاردی و از آنها بریدی و به استقبال دزهای دشمن شتافتی، سپاهیان ایمان را جابه‌جا کردی و در موضع خود گذاشتی! خدا می‌داند چه گفتگوها و چه اندیشه‌ها و چه انگیزه‌ها و جوازی در زبانها و قلبها می‌گذشت: **وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**.

پیشدرآمد و تصویر نخستین صفتی رسمی اسلام و کفر است که با همه نیر ویش آمده تاپشت دیوار مدینه تاخته بود، تصویر ی‌زنده که با نظارت کامل خداوند بود و به گفتگو و اندیشه‌ها شنوا و دانا، تا نظارت خداوند را در همه اندیشه‌ها و

گفتگوها و حرکتهای آگاه و هشیار باشند.

میدان بدر، میدانی محدود و گذران نسبت به وسعت و امتداد مکان و زمان همیشه و همه جا بود. میدان اُحُد يك برخورد جنگی گذرا و محدود نبود، برخورد اندیشه‌ها و روحیات و کششهای گوناگون مسلمانان با مشرکان، و زیر پرده، با دیگر کافران بود که این آیات بر همان مسائل تکیه کرده آن میدان وسیع همه جانبه را می‌نمایاند و جزئیات حادثه‌ها را به وقایع نگاران می‌گذارد و از آنها می‌گذرد و عبرتها و نمایشهای درونی و نفسانی را از هر سو نشان می‌دهد و می‌کشد، برای همیشه و برای این گروه نوحاسته میدانی از دریافتها و برداشتهای از آئین و آثار و جاذبه‌های متضادی از ایمان و تقوا و خلوص با غرورها و رسوبهای اندیشه‌های جاهلیت و شهوات، و میدانی از صدق در ایمان و عمل، و دورویی و نفاق به همان درونهای مستور که حوادث از آن پرده برمی‌دارد و از پشت ظاهر چهره‌ها می‌نمایاند.

با اشاره این آیه معلوم می‌شود که بیرون رفتن آن حضرت به سوی اُحُد پیش از رأی شورا، از جهت همان نیروی روحی آن حضرت بود که پیوسته می‌خواست بر دشمن پیشی گیرد و یا به استقبال او برود، نه آنکه در شهر سنگر گیرد و دشمن بر او بتازد. گرچه به معیار ظاهر، مصلحت آن چنان بود که گروهی از سالخوردهگان و منافقان رأی دادند که در شهر بمانند و حالت دفاعی به خود گیرند تا مدینه و خانه‌ها به صورت سنگرهای دفاع در آیند و مرد و زن وضع دفاعی گیرند.

این دو صفحه و نموداری از حادثه اُحُد، تا در خلال آیات دیگر عبرتها و حکمتهایی که از کارزار اُحُد باید آموخت، بیاید. این روش بیان قرآن در حوادث است که آنها را با جریانهای روحی و قوانین حیات و امور معنوی تبیین می‌کند، نه چون تاریخ‌نگاران که اشخاص را موضوع نگارش و بحث می‌گذارند و حوادث را بر محور آنان و ترتیب زمان و مکان می‌نگارند. از این نظر وقایع و حوادث اشخاص، در موارد خاص، جریان قوانین و اصول و روحیات و برخوردها تکرار شده که در حقیقت تکرار نیست، بیان قسمت‌ها و بروز انگیزه‌ها و چهره‌های اشخاص

است که در ضمن نمایاندن اصول و تبیین حقایق حیات و برخورد انسانهای گوناگون، با آن اصول بیان می‌شود. تبیین اعماق و ابعاد نفوس است. و از همان آغاز، تصفیه نفوس و جدائی صفوف آشکار می‌گردد: صف منافقان با عبدالله بن ابی یکره جدا می‌شود و برمی‌گردد، در پی این برگشتن، دو طایفه از صف ایمانی دچار سستی می‌گردند. منکم، دلالت بر همین ایمانی دارد ولی ولایت خدائی آنان را فراموشی می‌گیرد و ثابتهان می‌دارد.

إِذْ هَمَّتْ، بدل از غَدَوْتُ، یا متعلق به وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ است: خدا بس شنوا و دانا است آنگاه که دو گروه از شما قصد کردند، یا اندیشه داشتند و یا خواستند سستی پیشه سازند و عتبرگرد کنند. بنابراین دو وصف سمیع و علیم هم بیان از غَدَوْتُ و هم متعلق از هَمَّتْ طَائِفَتَانِ است، و یا متعلق به تَبَوُّءَ: آنگاه که مؤمنان را جا به جا و جایگاهشان را تعیین می‌کردی، دو گروه از شما سستی نشان داده خواستند عقب بنشینند.

گرچه تاریخ کلی صحنه اُحُد بسیار روشن و درخشان است و قرآن در این سوره، بخشهای آموزنده آنرا تبیین می‌کند، ولی جزئیات آن، در هنگامی که چهره مردان با ایمان و پایدار از یکطرف، و اشخاص سست و پا به فرار از طرف دیگر باید نمایان شود، اغراض و خودستائیهها و ناتوانیها آنرا می‌پوشاند، مگر با نظری بیطرفانه «نظر صائب» بررسی شود و مجموع نوشتهها و اسناد راویان با آن مقایسه گردد.

نخستین مرحله شکست با آن قدرت و بصیرت رهبری، همین بود که دو گروه از مؤمنان در میان راه دچار تردید و سستی شدند. از گروه منافقان که بطانه شده بودند، انتظار می‌رفت که از میان راه و یا در موقع حساس درگیری خود را برکنار دارند و یا به دشمن پیوندند و یا با او رابطه برقرار سازند. اما مؤمنان چرا با عقبنشینی آن افراد دچار سستی شدند و اگر آن پایه و رابطه ایمانی به خدا نبود آنها هم چون منافقان که برای عقب نشینی توجیهی داشتند، عقب نشینی می‌کردند. ولی ولایت خدائی سستی و دلدلی آنان را جبران کرد - وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ .

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ .

این صفحه و صحنه بدر برای تقابل و مقایسه با صفحه اُحد آمده، تا مؤمنان آگاه شوند و علل روحی و موجبات آنرا به وضوح کشف کنند. در آن میدان شما از جهت ساز و برگ و آمادگی کارزار زبون و زیر دست بودید ولی با توکل به خدا آنگاه با ایمان و نیروی لایزال او عزیز و پیر و زمند شدید: وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ . اذله جمع ذلیل است، مردمی بیچاره و اندک. در اُحد با همه نیرو و تجهیزات و سپاه آماده شکست خوردید .

از این دو حادثه عبرت انگیز باید عبرت جوئید و راز پیروزی و شکست را دریابید که جامع آن همین است: فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ . تقوا - خودداری از هواها و امیال - موجب نیرومندی روحی و آگاهی فکری است که منشأ شناخت علل و نیروها و نعمتها و اجرا و به کار گرفتن درست و بهره گیری از آنها می باشد: لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ . و فقد تقوا - سستی اراده و پیروی از هواها و اوهام و غرورها - موجب تاریکی و ناآگاهی و سردرگمی است .

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْبِنِينَ .

از تقول للمؤمنین، راجع به و لقد نصرکم الله بیدر است: شما را خدا یاری کرد در بدر آنگاه که به مؤمنین می گفتی . . . یا راجع به از همت طائفتان، و یا از تبوء و یا والله سمیع علیم و یا همه آنها که راجع به کارزار اُحد است.
الذ ی کفیکم ان یمدکم، ترغیبی و وعده ای است آمیخته بانکوهش بر اظهار ناتوانی و مرعوب شدن در مقابل قدرت دشمن. امداد، از مدّ: «کشش دادن» درباره چیزی است که ماده و مایه ای داشته باشد و آنرا کشش و گسترش دهند. مانند امداد آب قلیل به آب کثیر. امداد به مال (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُؤْتُهُمْ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ / ۵۵) و نیروی ضعیف به نیروی بیشتر. بنابراین، مایه ای باید در خود امداد

شده باشد تا از پایه برتر و نیرومندتر به آن رسد. این عدد ملائکه و عدد آیه بعد، شاید به شماره نیروهای غیبی و مکتومی است که امداد و بروز کننده قوای مرموز انسان است و شاید منطبق با شماره افراد مؤمن و پایدار است که در جنگ بدر و یا اُحد با دشمن درگیر شدند. و می‌شود که به حسب اختلاف نیروهای ایمان که بعضی مانند رهبر نیرومند « پیغمبر اکرم » بیشتر و برای بعضی کمتر باشد. به هر حال نیروهای امداد کننده است که برای مردم مؤمن و دارای هدف و پایدار - چنانکه مشهود است - رخ می‌نماید و در روح و چهره و جوارح و دست و بازو و پای ثبات آنان تنزل می‌یابد و ظاهر می‌شود.

این وعده امداد غیبی، در محیط و شرائط کارزار اُحد است که بیشتر مسلمانان دچار ترس و ناتوانی شده بودند و خود را در میان تجهیزات کامل و یورش بی سابقه قریش و تحریکات و همدستی یهودیان و دسائس و تبلیغات منافقان یافتند، همه نگران و سرگشته. ظاهر آن است که - اذ تقول - پس از یادآوری یاری خدا و پیروزی در بدر: « وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ... » باشد که چون سپاه مجهز قریش ناگهان سر رسیدند و مسلمانان اندک و نیامده و ناآماده برای جنگ نگران و آشفته شدند، این آیه خبر از آن موقعیت و اطمینان امدادی بود که آن حضرت داد و اکنون که سپاه قریش با ساز و برگ و افراد بیشتر به مدینه یورش آورده‌اند، همان را یادآوری می‌کند. اَلَنْ يَكْفِيَكُمْ، استفهام تفریری برای نفی همیشه است: آیا برای همیشه شمارا کفایت نمی‌کند که... اَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ: که می‌شود و امکان دارد که قدرت ربوبی شمارا با سه هزار فرشته امداد کند، چون عده رزمندگان با ایمان بدر در حدود سیصد تن بودند، امکان آن داشت که با شرایط خاصی برای هر تن ده برابرش نیروی امدادی رسد. این امکان کفایت، آیا در بدر فعلیت و تحقق یافت؟ آیه ۹ تا ۱۲ انفال، از امداد هزار فرشته خبر می‌دهد: آن گاه که استغاثه نمودید و به رب خود پناه بردید و از او خواستید، او اجابت کرد: « اِذْ تَسْتَعِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اٰتٰی مُمِدَّدًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ مَرْدِيْنَ » « اِذْ يُوْحٰى اِلَيْكَ اِلَى الْمَلَائِكَةِ اٰتٰی مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا » این آیه ملائکه امدادی را به منزله نازل شدگان

توصیف کرده ، آیه سوره انفال به مُردِ فین (در ردیف هم و پی در پی آورنده) و یا به قرائت فتح دال (پی در پی آمده) ، که گویا این هزار ملائکه پیشتازان و طلیمه‌هایی بودند .

مُنزَلین (بدون تشدید) ، گویا اشعار به‌زمینه استعدادی و آمادگی نفوس و فرشتگان برای نزول دارد . به قرائت تشدید زاء ، اشعار به‌فرود آورده شدن با نیروئی قاهر دارد و تدریج را نیز می‌رساند . این آیه نوید است به رسول اکرم (ص) به‌امکان فرود آمدن گروهی از فرشتگان برای جبران ضعف و ناتوانی مؤمنان : آیا در همه کارزارها به مؤمنان چنین امدادی رسیده یا در بعضی از کارزارها؟ و به چه صورتی متمثل شده است؟ هر کس با استناد به روایات و قرائن نظری داده که نمی‌توان آنها را قطعی‌تر از آنچه در قرآن تصریح شده است دانست . گویند در کارزار بدر چنین امدادی مشهود بوده گاه به صورت سوارانی ادعای رؤیت شده است .
الله اعلم .

از فعل فاستجاب لکم در آیه ۹ سوره انفال : **وَإِذْ تَسْتَفِئُونَ رَبَّكُمْ فَأَسْتَجَابَ لَكُمْ أَنبَى مُبْدِكُمْ بِالْفِ مِنْ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ** ، که در باره کارزار بدر است ، نیز برمی‌آید که چنین امدادی به مؤمنان در آن جنگ رسیده است ، با هزار فرد از فرشتگان مُردَف نه سه‌هزار مُنزل که آن حضرت امکان آنرا خبر می‌داد که گویا بیش از این ، چنان استعداد و آمادگی فراهم نگردیده بود . و همچنین در کارزار احزاب : **(إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا . آیه ۹ سوره**

۱- کارزار اُحد و پیش از آن بدر در نقطه‌ای از زمان و مکان پایان یافت . آیات الهی و کتاب جاودان ، عبرت‌ها و رموز نفسانی آنرا در صفحه و سطور ابدی برای همیشه نگاشت . زندگی روحی و اجتماعی مسلمانان و معیشت آن با اخلاق و اجتماع جاهلیت و فتوحات آن بافتوح و جنگهای جاهلی و دنیائی ترمیم کرد تا نفوس مسلمانان یکسر از رسوبات و شهوات جاهلی تصفیه شود و آماده برای رهبری جهان به سوی صفا و حق و عدل گردد . هر قسمتی از حوادث مشهود را با انگیزه‌های نامحسوس پیوند دهد تا به وضوح دریابد که میدان کارزار آنان همین میدان اسلحه و شمشیر و نیزه نیست ، میدانی وسیعتر و پردامنه‌تر دارند و در واقع این صفحه از حیات را باید حقیقی دانست ، تا مسلمانان از این کارزار بزرگ و جهاد

احزاب. و همچنین وَاَنْزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا... آیه ۲۶ سوره توبه).

بَلَىٰ اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا وَ يَأْتُوْكُمْ مِّنْ فَوْرِهِمْ هٰذَا يُضَيِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ مُّسَوِّمِيْنَ .

این آیه گفته پروردگار است و اثبات و تحقق حتمی آیه قبل که از زبان رسول بود و استدراک به دو شرط روحی و نفسی: اِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا، و یک شرط خارجی: يَأْتُوْكُمْ. فَوْر: جوشش آب و خشم، ناگهان فرو ریختن، با شتاب روی آوردن (فواره از همین ماده است). ضمیر يَأْتُوْكُمْ و فَوْرِهِمْ راجع به دشمنان است:

آن دشمنان رزمجو، ناگاه و شتابان بر شما یورش آرند و بر سرتان بریزند. در زمینه صبر و تقوا، این گونه حوادث، روح را یکباره از تعلقات و اسباب می کند و به اصطلاح فلاسفه روحی حالت نزع و نزوع رخ می دهد و مؤمن را از اتکاء به اسباب و علل ظاهری می رهااند و به سوی نیروهای درونی سوق می دهد، در همان حدی که فاقدین تقوا و صبر و ایمان را مرعوب می کند و شکست می دهد. در این صورت است که زمینه برای امداد تا پنج هزار - با توجه به توضیحات پیش از این درباره عدد فرشتگان - فراهم می شود.

هذا، اشاره مؤکد برای «فورهم» است: از هر سو برانگیخته از خشم و حماسه های خود سرازیر شوند، با همین خشم و جوششی که دارند، نه سرد شده باشند و نه سست.

ممکن است هذا منقطع از جمله «مِنْ فَوْرِهِمْ» و اشاره به مجموع شرائط

→

اکبر پیروز در نیابند، از کارزار برونی و مکانی و زمانی پیروزمند نخواهند شد و اگر پیروز شوند ارزش ندارد. آن پیروزی ارزشمند است که در راه خدا و تحقق شریعت او باشد و این آنگاه است که خود فی سبیل الله و در آن مستغرق شده باشند و دل و دیده از آن برندارند و همه انگیزه ها و آرزوها و جنگ و سیاست و اقتصادشان در آن راه باشد و جز این هر پیروزی گذرا شکست دائم در پیش دارد و با آن هر شکستی پیروزیها دارد، همچون شکست اُحُد.

و خبر از امداد باشد: با تحقق این شرایط پروردگارتان به شما یاری می‌رساند... اینگونه بیان از بلاغتهای خاص قرآن است، شاید هم این آیه از زبان رسول خدا باشد.

مُسَوِّمِینَ از سوم: او را رها کرد، به کاری واداشت، بر او نشانه گذارد، بر او یورش آورد. فرشتگانی رها شده، وادار گردیده، نشان گذارده شده. مُسَوِّمِینَ (به فرائت کسر واو): علامت گذارندگان، رها کنندگان به سوی کارزار، وادار کنندگان به یورش و کارزار. آن سه هزار (فرشتگان جنگ بدر) به مُنْزَلِینَ توصیف شده، این پنج هزار فرشته جنگ احد به مُسَوِّمِینَ و هزار فرشته‌ای که در سوره انفال آمده است به مُرْدِفِینَ که قابل تأمل است.

جمع مهاجران و انصاری که خود را به میدان احد رسانیدند در حدود هفتصد تن بودند که جمعی از آنان ناتوانان رزمی و سست ایمان و دودلان و گروهی آب آورد جراح و جزو خدمات بودند. بنا بر این رزماوران با ایمان و پایدار و میداندار شاید پیش از پانصد تن نبودند که وعده نیروی امدادی آنان مانند وعده بدر ده برابر است، یُعِیدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ...، با این شرایط روحی و نظامی، پایداری و ثبات قدم، تسلط بر اندیشه و انگیزه‌ها و کوششهای خلاف ایمان و نفوذ وابستگیها، ناکهان سر رسیدن دشمن و فوران آنها، که نفوس را تکان می‌دهد و از اتکاء به وسایل عادی می‌رهاند، در این حالات و شرایط روحی که مرکز اتکاء، ایمان و قدرت معنوی و ربوبی می‌گردد، نفوس بالا می‌رود و وسعت می‌یابد و محل نزول و تلاقی قوای ملکوتی می‌شود که در این آیه به مسومین (به کسر یا فتح واو) توصیف شده‌اند: فرشتگانی نشان دهنده و نمایاننده قدرت خود و نشانگذاران در قلوب و چهره‌ها، یا دارای نشان و یا رها شده از مبادی خود و تنزل یافته.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ نَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ.

ظاهر اینست که ضمیر جمله راجع به امداد آن گروه شماره‌دار، که از فعل «بمدکم» برمی‌آید. و این خبر راجع به گذشته زمان که یکی از کارزارهای

بدر و یا اُحُد نیست - خبری باشد از جعل این گونه فرشتگان مخصوص که اثر و فعلشان این است: بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ . و خطاب متوجه مؤمنین صابر و با تقواست که مورد وعده همان افراد هستند . جَعَلَ که قرار دادن چیزیست به جای و موقع خاصی، شاید اشاره به نیروهائی باشد که در کمون باطن انسانست، مانند جعل نیروهای درون ماده - و شاید نیروهای متراکم و مترتبی است - از سه هزار واحد نوعی تا پنج هزار - و شرط بروز آن ایمان و تقوا و صبر و بر خورد سریع با مقاوم و همانند تشعشع نیروهای مادی است: بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا... که ظهور آن گسترش هستی و بینش درونی است که موجب ثبات و پایداری قلب و جوارح می‌شود .

تعبیر «بُشْرَى» بدون لام، مرحله نخستین ظهور آنرا می‌رساند و آنگاه اطمینان قلب است: وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ به .

این حصر از جهت چگونگی امداد است تا گمان نرود که آنها به گونه دیگری مانند آمدن در صف مؤمنان و شمشیر زدن و یا دشمن را از حرکت باز داشتن و یا دست و پای او را بستن است . و یا إشعار بدین دارد که آنان چون جز برای بشارت و اطمینان نیستند، نباید گمان رود که پیروزی نهائی به وسیله آنهاست: وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ . و گرنه این خود شرك و اتكاء به غیر خدا و موجب شکست می‌باشد .

عزیز قاهر و مسلط بر همه علل و قوانین و عوامل و ظهور عزتش ملازم با حکمت و سنن می‌باشد. این گونه فرشتگان مأمور و مقرر، اثرشان همین است که جلو دیدها را باز می‌کنند و آینده جهاد و شهادت را می‌نمایانند و چهره‌های ترسناک و گرفته از ترس و دشمنی را گشوده می‌گردانند و به قلبها اطمینان و ثبات می‌بخشند و این بینش و آینده نگری و ثبات و اطمینان قلب، از هر قدرت عددی و سلاخی نیرومندتر است .

بعضی از مفسرین ضمیر «جعل» را راجع به وعده خدا یا گفته رسول که از

۱ - چنانکه در حدیث است که چون فرشته به ابراهیم، هنگام افتادن در آتش، گفت: «أَلَيْكَ حَاجَةٌ؟» آیا نیازی داری؟ ابراهیم گفت: «أَمَا بِكَ فَلَا» دارم ولی به تو نیاز ندارم.

مضمون آیه و یا خبر - تقوا - استفاده می شود، گرفته اند: این وعده خدا و گفته رسول: **يُؤْمِنُكُمْ رَبُّكُمْ** - را خدا قرار نداده مگر بشارتی برای شما و برای آنکه قلوب شما مطمئن شود. با آنکه مناسب این ارجاع، **مَا وَعَدَهُ وَمَا قَالَهٗ اِلَّا ...** می باشد، و نیز مبنای حصر این می شود که این وعده و گفته فقط برای همین است، آیا مفهوم آن این نمی شود که این وعده و گفته حقیقت ندارد و فقط برای بشارت و دلخوشی و اطمینان قلوب بوده است؟! آیه ۱۲ سوره انفال کار آن فرشتگان را تنها تثبیت قلوب نشان داده که اثر همان بشارت و اطمینان و در برابر نتیجه، **الْقَاءِ رُغَبٍ** در قلوب کفار است: **وَ اِذْ يُوجِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلَائِكَةِ اَنْتِي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا - الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّغَبَ فَاَضْرِبُوا فَوْقَ اَلْاَعْنَاقِ وَ اَضْرِبُوا مِنْهُمْ كَلًّا بَنَانٍ** .

در این آیه: **وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ**، و در آیه ۱۰ سوره انفال: **وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ**، که تقدیم ظرف، حصر را می رساند: در موردی مانند کارزار بدر که هیچ اطمینانی به نیروی افراد اندک بی ساز و برگ خود نداشتند، یکسر اطمینان به امداد الهی باید باشد، و همینکه دارای تجهیزات شدند مانند **اُحُد** و دیگر غزوات، به وضع خود نیز تاحدی مطمئن بودند. این وعده بشارتی است پیوسته و امدادی که امتداد و بسط روح و وسعت دید می آورد و نتایج کوشش و پایداری شمارا در راه حق و آثار آنرا در آینده تاریخ و مسیر زندگی تاییدون این جهان می نمایاند و دلهای مضطرب شمارا ثابت و مطمئن می دارد.

چنانکه از این آیات و روایاتی برمی آید، این گونه امداد یا کمال آن در واقعه بدر بوده که سرفصل تاریخی و سرنوشت دو جبهه توحید و شرک را تعیین می کرد. پس آیا این امدادهای ملکوتی برای همان زمان نبوت و رهبری الهی بوده؟ این آیات و مخاطبین آنها اگر محدود به موارد زمان خاصی بودند، شرایط و اوصاف بیان شده عام و همیشگی است: ایمان خالص و حاکم، صبر، تقوا و گستن از وابستگیهای پست کننده که بیشتر هنگام ضربه های ناگهانی دشمن حاصل می شود: **« بَلَى اَنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِّنْ قُوْرِهِمْ هَذَا ... »** ، **« اِنَّ الَّذِيْنَ قَالُوا**

رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاتِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ... فصلت/ ۲۰ و ۲۱، و إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. احقاف/ ۱۳.

در تاریخ و سیره روش آن حضرت می نگریم که با آن وحی و نبوت و نویدهای الهی، چگونه آن حضرت عده و تجهیزات و مواضع و حرکات مشرکان را زیر نظر می گرفت و شناسائی می کرد، و در مقام رهبری و فرماندهی نظامی، فرماندهان و مواضع و مسئولیت هر گروهی را فراخور وضع دشمن و مکانهای دور و نزدیک و زمانها و اوقات شب و روز و مغرب و مشرق خورشید از نظر دور نمی داشت، چنانکه در احد، جهت تابش آفتاب را برای موضعگیری سپاهیان چنان در نظر گرفت که به چشمان آنها نتابد تا بتوانند حرکات دشمن را به وضوح در نظر گیرند. پس از همه اینها از پروردگارش امداد و یاری می جست. خداوند به او و یارانش هر چه هم اندک بودند امداد می کرد.

اینگونه قدرتمندی و پایداری و یافتن نیروی اضافی، برای هر انسان تحول یافته ای به سبب ایمان و هدفهای برتر مشهود است. همانکه فاقد هدفهای انسانی و وابسته به علاقه های پست و تحت تأثیر حوادث گذرا، ناتوان و زبون و خودباخته است، همین که دارای ایمان و هدف برتر و مسئولیت شد و از وابستگیهای زیبونی آور رهید و خلاءهای انفعالی روحش را ایمان و اطمینان فرا گرفت، قدرت و پایداریش در مواجهه با حوادث افزایش می یابد و به مقیاس پایه ایمانی و برتری اهداف و وسعت چشم انداز، چند برابر می گردد.

چون این امر خود حادثه ای است و هیچ حادثه کوچکی و بزرگی بی علت نیست، منشأ و علت حدوث چنین نیروی اضافی و فزاینده چیست؟ علت آن مادی و طبیعی نمی تواند باشد، پس باید آنرا از وراء علل و اسباب عادی و طبیعی جست. نه تنها انسان، حیوانات و مرغهای ضعیف هم که از برابر هر مهاجم و حمله وری می گریزند، همین که اولاد آوردند و مسؤول پرورش آنها و ابقاء نسل خود شدند، چهره و اندام و مو و پرشان دگرگون می شود، از آب و غذا جز در حد ضرورت چشم-

می پوشند و در برابر هر مهاجمی هر چه هم قوی تر باشد می خروشد و می ایستند و مقاومت می کنند و تا پای جان روی نمی گردانند.

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الدِّينِ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَبُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَالِبِينَ . لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ
أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ . وَبَلِّغْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن
يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

طَرَف: آخر هر چیز، بخش، جانب، گروه، گزیده، یکی از اطراف بدن :
سر و دست و پا . کَبَت: بر زمین زدن، خوار کردن، درهم شکستن، از پای در آوردن،
سست و بی پا کردن . خَالِب: آنکه به آرزویش نرسد و سرخورده و مأیوس شود .
کسی که از آرزویش بازماند ، چه پیش از آرزو و چه پس از آن .

لَيَقْطَعَنَّ ، متعلق به ماجله الله و بیان نتیجه غائی آنست . مقصود از طَرَف، سمت
و ناحیه و جناح و ستون سپاه و یا آخرین ستون امدادی و پشتیبان است . شکافتن و
جدا کردن يك جناح و آخرین جناح، پیوستگی و نظم آنها را بهم می ریزد ، یا
منظور سران و فرماندهان و پرچمداران است . به هر معنا ، منظور چنان ضربه مؤثر
زدن است که نظم و روحیه دشمن را بهم ریزد و خراب کند . شاید مقصود طَرَفی
از جوارح افراد سپاه باشد : مانند «فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ» ،
که سر و دست و پا و نوک انگشتان که تا کشته شوند و جوارحشان از کار بیفتد و
عبرت و وبال دیگران شوند . فاعل يَقْطَعَنَّ همان فاعل ماجله الله است : خداوند -
آن فرشتگان را قرار داده تا با آن بشارت و اطمینان مؤمنان را ثابت گردانند
تا بتوانند طَرَفی از کافران قطع و یا آنان را یکسر از پای در آورند . شاید که قطع
متعلق و راجع به «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» باشد .

بیان علت غائی امدادها و یاریهاست: برای همین است که در این بر خورد
های ایمانی جناحی و طَرَفی از کافران بشکند و از صفشان جدا گرداند - یا به سوی

۱- طرفاً، به صورت نکره، اشعار به يك سو، يك پایگاه ، يك جناح، يك مرکز قدرت،
يك قطعه سرزمین اشغال شده و يك جناح همپیمان دارد .

ایمان کشد - یا همه را سر کوب و سرفکنده کند - و با انقلاب توحیدی، منقلب و سر کوب شده و تهی دست و ناامید به عقب برگردند: فینقلبوا خائبین - این امدادها برای همین است که توحید در دنیای تسلط کفر و شرک این گونه به حرکت آید و راه باز کند و جای گیرد، نه برای پیروزی و دیگر گویی نهائی که مرهون تاریخ و مراحل و شرایط آن به اراده و سنن خدائی است.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ نَكْمِيلُ تَقْسِيمٍ وَعَطْفٌ بِهِ لِيُقْطَعَ طَرَفًا أَسْت: تا بخشی از جناح و نیروی آنان را قطع کند: یا آنان را از پای در آورد و یا برای آنان توبه آورد و یا عذابشان کند، که ظاهر این دو تردید توبه و یا عذابی است که به اراده خدا و خارج از درگیریها و جنگها، یا راجع به آخرت می باشد. بنابراین دلیس لك...، کلام فاصله میان اقسام امور است که خدا درباره آنان در میدان جنگ و بیرون از آن میدان به مشیت حکیمانه خود انجام می دهد.

الامر، همان اراده و شأن و تدبیر خداوند است: که هیچ چیز از آن به تو و خواست تو نیست، تو رسولی و رسالت همین دعوت و ابلاغ و تشکیل صف توحیدی است، امر و امور و تدبیر خلق به دست خدا است.

مفسرین این آیات را محدود به کارزار اُحُد کرده اند و بر این مبنا - الامر - را مربوط به جبهه کفر قریش در آن جنگ گرفته اند «او يتوب عليهم او يعذبهم» را راجع به همان افراد. و چون نزول این آیات پس از حادثه اُحُد است، افعال «ليقطع طرفاً، او يكبتهم» که خبر از آینده و مشعر به استمرار است، تطبیق نمی کند و باید مانند «ان غدوت في اهلك: ... و اذ همت طائفتان منكم» با افعال ماضی ذکر شود.

گویند: پیغمبر اکرم (ص)، پس از پایان کارزار که گروهی از بزرگان مسلمانان چون حمزه کشته شدند و دیگر حمزه را مُثله کردند و سنگ بر پیشانی و دندان آن حضرت زدند، ابوسفیان و دیگر سران و انگیزنده های جنگ اُحُد را نفرین و لعن کرد، این آیه در رد آن نفرین و لعن است (بعضی گویند راجع به داستان «پسر معونه» است و در باره عامر بن طفیل نفرین کرده است: (مجمع-

البیان) که کار تو رسالت و انجام مسؤلیت آنست، امر عذاب و آمرزش به اراده خداوند است.

در روایات و نقلیات بعضی از مفسرین چنین آمده که خداوند هم، پس از اسلام آوردنشان از آن در گذشت و مشمول مغفرتشان گرداند. آیا همان گرائیدن به اسلام و آن اسلام کسی مانند ابی سفیان و پذیرش ظاهر ی اسلام آنان با کفری که در هر فرصتی ظاهر می کردند، دلیل بر آمرزش آنها می باشد؛ مگر حساب مغفرت خداوند و حساب نظاهر به اسلام و پذیرش آن را يك حساب بدانیم! آری آن حضرت، از ابی سفیان و قریش که این گونه در پیچه هدایت را به روی خود و دیگران می بستند و باخیر و هدایت و سعادت خود دشمنی می کردند و آن گونه درنده خوئی در اُحد نشان داد به خشم آمد، و نه تنها گروه کفر یبشه ابی سفیان منشأ خشم آن حضرت بود، همان منافقاتی که در رأس آنان ابن ابی سلول بود و با بهانه جوئی از میان راه برگشت و دو گروه از انصار را دودل و سست کرد، نیز آن حضرت را خشمگین می داشت، و همچنین آنان که با شنیدن فریاد - الا قد قتل محمد (ص) - به هر سو فرار کردند و در میان غارها و سنگها پنهان شدند و بعضی از آنان در اندیشه پیمان بندی با ابی سفیان بر آمدند، و مانند عثمان و چند تن دیگر که به سوی مدینه فرار کردند تا خود را در میان خانه ها پنهان کنند، همه اینها آن حضرت را خشمگین می کرد. اگر نفرین بر اینان در همین حد لعن بوده - چنانکه نقل شده - این روش قرآن است که به ستمکاران و دشمنان هدایت و منافقان لعن می کند و آن حضرت هم از روش قرآن خارج نشده تا چنین تذکری داده شود لیس لك من الامر شیء. و اگر نفرین به هلاکت و نابودیشان بوده، بر خلاف سیره آن حضرت است که در سختترین مواقع و دشوارترین حوادث، مانند داستان طائف و شعب ابی طالب و خشونتها و شکنجه های جانفرسای مکیان، هیچگاه از حد و اللهم اهدهم فانهم لا یعلمون، بیرون نمی رفت.

۱- به روایت مجمع البیان همین دعا را در همان هنگام که خون از سر و رویش جاری بود بیان می کرد.

آنچه مسلم است پس از پایان اُحد، آن حضرت یاری از خدا و جبران شکست و قصاص از مُثله کردن قریش را می‌خواست.

پس این امر باید همان هدایت و ضلالت و اختیار قلوب و نفوس خلق باشد که پیوسته قرآن به آن حضرت تذکر می‌دهد، و فعلهای مضارع استمراری نیز همین را می‌رساند.

فَاتَهُمْ ظَالِمُونَ بیان سبب تعذیب است که موافق با رحمت و لطف الهی نیست که آنان خود ستمکارند و زمینه عذاب را به اختیار خود فراهم کرده‌اند، و بتوب علیهم، نیاز به بیان علت ندارد، سبب آن همان صفت غفور و رحیم است:

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ... وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ که مالک آسمانها و زمین متضمن مالک نفوس است که امر و فرمان و تدبیر همه برای او است نه در اختیار و به اراده و خواست کسی اگر چه پیامبر باشد: لیس لك من الامر شیء.

وَلِلَّهِ... تعلیل عام برای اثبات «لیس لك...» است و «والله غفور رحیم» بیان علت «یفغر لمن یشاء» که باید چنین باشد. یعذب من یشاء که در وسط آمده استثنائی است.

ای کسانی که ایمان آوردید! ربا نخورید با بهره‌ای چند برابر و افزون شده، خدای را پروا بگیرید باشد که به فلاح دست یابید. و از آتشی پروا بگیرید که برای کافران فراهم شده است.

خدا و رسول را فرمان برید باشد که مورد رحمت قرار گیرید.

به سوی مغفرتی از جانب پروردگارتان شتاب بگیرید و بهشتی که پهنای آن آسمانها و زمین است فراهم شده برای پروا پیشگان.

کسانی که در دوران خوشی و سختی انفاق می‌کنند و فروخورندگان خشم و در گذرندگان از مردم و خدا دوست می‌دارد نیکوکاران را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۰۱﴾

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۰۲﴾

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۰۴﴾

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكٰظِمِينَ
الغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۵﴾

و کسانی که چون گناهی بس بزرگ انجام دادند یا به خود متم کردند خدا را به یاد آوردند و خواستار مغفرت برای گناهشان شدند - و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد؟ - و بر کاری که کردند اصرار نورزند، در حالی که این کار را می دانند.

پادشاه این افراد آمرزشی است از سوی پروردگارشان و بهشتی که از زیر آنها نهرهایی روان می باشد، در آن جاودانه اند، و چه نیک است پادشاه عمل کنندگان .

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِرَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ مَا وَكَلَمْ
يُصِرُّوْا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۵۰﴾

أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ يَجْرِي
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ
الْعَامِلِينَ ﴿۵۰﴾

لغات:

سَارِعُوا ، فعل امر از مصدر مسارعة : مسابقه در سرعت و شتاب است و سرعت متقابل و افزایش آن را می رساند .

مَغْفِرَةٌ : نوعی پوشش که از آلودگی و نقص و برگشت مصون دارد .

عَرَضٌ : آنچه در معرض دید است نه به معنای اصطلاحی مقابل طول .

يُنْفِقُونَ : فعل مضارع از باب افعال ، انفاق از نفق : گذر ، راهیابی ، از میان رفتن و نابود شدن .

سَرَاءٌ : در مقابل ضراء باید عقبای خوشی بیشتر و عمومی تر باشد. از سر و سرور (به ضم سین) : خوشی، رفاه، خوشیهای معیشت، خوشحالی کردن. سر (به فتح سین) : ضربه به نافکاه. سر (به کسر سین) : آنچه پوشیده و نهانیست .

ضراء : سختی در معیشت ، قحطی .

كَاطِمِينَ ، جمع کاطم فاعل از کظم: بستن سر مشککی که پر آب است، بستن سد بر رودخانه، بستن در، نگهداشتن و فرو بردن خشم، گرفتن راه تنفس. کظامه : ریسمان مشک، بینی بند شتر، دهانه دره، قنات .

الْفَيْظُ : شدت غضب و به جوش آمدن آن و در گون شدن گونه و چشم و اعضا است .

الْعَافِينَ ، جمع عافی فاعل عفو : گذشت و چشمپوشی .

فَاحِشَةٌ: گناه بزرگ و متجاوز از حد. انجام کار بسیار زشت. فاحشه صفت است از فحش. غبن فاحش: بسیار چشمگیر.

يُصِرُّوا، فعل مضارع از اصرار: پایداری و پافشاری برای انجام کاری و بیشتر در گناه و چیزهای ناشایست گفته می‌شود، از **صَرَ** (به فتح صاد و تشدید راه): پولها در همیان نهادن و سر آنرا بستن، صدای شدید بر آوردن، سوت زدن، صدا کردن گوش، تیز کردن گوش و بالا نگهداشتن دم. از **صَرَ** (به کسر صاد): سرهای شدید، صدای وزش باد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ تَضَاعُفًا وَتُؤْتُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

کارزار اُحد و حوادث آن را خداوند حکیم به صورت صفحه درسی برای آگاهی و گسترش بینش مسلمانان قرار داده است تا علل و نتایج را به خوبی دریابند، همان امتی که باید شکل گیرد و رسالتها و حوادثی در پیش دارد.

این آیات (۱۳۰ تا ۱۳۶) با امر و نهی‌ها و وعده و وعیدها و ترغیب و توصیفها، در خلال سطور همین صفحه عبرت‌انگیز و آموزنده آمده است. مسلمانان با اختلاف اندیشه‌هایی که داشتند و هنوز هماهنگی فکری واحدی نداشتند، درباره شکست اُحد اندیشه‌هایی در دل و سخنانی به زبان می‌آوردند. بعضی در وعده‌های پیروزی خدا و رسولش دچار شك شدند و گمان می‌کردند که خداوند وعده‌های بی‌قید و شرطی داده است، و پیروزی جنگ بدر را تاکنون تحقق همان وعده‌ها می‌پنداشتند و اکنون می‌نگرند که ضربه هولناکی بر آنان وارد شده و دشمن پیروزمندانگشت و مثله کرد و باز گشت! آیات سابق نظر به همین دارد، که شرایط روحی و ایمان و خلوصی که در جنگ بدر پیروزی آورد، در این حادثه

۱- این ندا و بانگ‌هشیاری، در میان عبرتها و تبیین میدان کارزار نفوس و ربط آن با میدان کارزار اُحد، دلالت بر تحکیم پایگاه اصلی اجتماع است. منع ربا و عدالت اقتصادی و انفاق، سنگر اجتماعی پشت جبهه است همچنانکه ایمان و تقوا و صبر سنگر پشت جبهه نفوس است.

نبود. در آنجا گروهی گزیده و اندک و منخلص و مطیع و فرمانبر و بی زاد و برگ همپای آن حضرت به حرکت آمدند و به ظاهر قصد جنگ بود گرچه احتمال آن بسیار بود. چون منظور مصادره اموال تجارتنی قریش و بستن و زیر نظر گرفتن راه تجارتنی مکیان بود که مایه مادی آنان برای تأمین زندگی و تهیه و بنیه مالی برای مقابله با مسلمانان از این طریق به شمار می رفت. ولی تا کهان مسلمانان با سپاه مجهز و خشمگین قریش برخوردند و بر سر آنان فرود آمدند؛ یا تو کم من فورهم هذا - با آنکه راه گریز و برگشت برایشان آسان بود، چنانکه در شورا بعضی از افراد همین رأی را داشتند - یکسر دل به خدا و گوش به فرمان رسولش دادند تا چنان پیروزی را به دست آوردند و سر بلند و فاتح و غانم به مدینه باز گشتند و حسرت و سرشکستگی و آرزو برای بازماندگان در مدینه ماند، تا ببرد دیگری پیش آید و آن بازماندگان نیز سرافرازی با خود آوردند. و همین آلودگی روحی و انحراف از تقوا و صبر و اخلاص بود. آنها می پنداشتند همینکه به اسلام گرویدند و پیغمبری با وحی در میانشان است، باید خدا و فرشتگان همیشه یارشان باشد تا همینکه با دشمن روبرو شدند و شمشیری کشیدند و حمله‌ای بردند، سپاه دشمن درهم شکسته شود، و از خود و روح ایمان و ثبات و اخلاص غافل بودند و تصور نمی کردند که نیروی اصیل و زمینه امداد خدا و فرشتگانش همان ایمان و تقوا و صبر است. آیات سابق برای توجه به همان شرایط روحی و معنوی است که در کارزار اُحد گروه بسیاری که موجب شکست شدند فاقد آن بودند. یکی از این اندیشه‌های پراکنده‌ای که در پی ضربه اُحد پیش آمد این بود که گروهی گمان می کردند که سبب پیروزی قریش، دارائی و ثروتنی است که سرمایه داران از طریق تجارت و سپس ربا دادن به دیگران در دست دارند که هم برای تجهیزات به کار می برند و هم بدهکاران را به دنبال خود می کشانند، و هم بایهودیان پیرامون مدینه که در هر دسیسه و تحریکی علیه اسلام دست داشتند، همکاری دارند. اما مسلمانان مدینه چه دارند؟ انصار که همان بومیان بودند، درآمدی از راه کشاورزی و نخلداری، مهاجران تهی دست هم که خانه و زندگی خود را در مکه گذاشته‌اند،

بر آنان افزوده شده‌اند و حالت جنگ و آمادگی هم آنان را از کسب و کار مستمر باز داشته به امید پیروزی و بردن غنائمی از مشرکین و رباخواران قریش بودند که اکنون در احد شکست خوردند و چیزی به دست نیاوردند و عده‌ای سرمایه‌های انسانی را از دست دادند، پس باید معاملات ربوی را که داشت از رواج می‌افتاد و زمینه تحریم آن فراهم می‌شد، رواج دهند. یهود حسابگر هم که به قلعه‌های اطراف مدینه خزیده ناظر و محاسب حوادث است، آمادگی نشان می‌دهد که اموالی با سود کمتر به دست بعضی از مسلمانان توانگر دهد و آنان با سود بیشتر به مسلمانان بینوا دهند، تا هم بازار سود بریشان دوباره رونق گیرد و هم در خلال «بطن» امور مسلمانان نفوذ کنند و «بطانه» گردند، که فرمان «لاتتخذوا بطانة» برای سد همینگونه نفوذ است.

این آیه لانا کلاوا الربا... نهی قطعی برای بستن این اندیشه و باز کردن انفاق همه جانبه است. تاریخه بهره‌کشی طبقاتی از میان مسلمانان برکنده شود و باهم و هماهنگ به کار و کوشش پردازند و جبهه داخلی را پاک و محکم گردانند مگر نه اینکه استحکام جبهه داخلی سنگر نفوذ ناپذیر است هر چند در سنگر جهاد رو به روی با دشمن یکبار و یا چند بار شکست داده نشوند. مگر یکی از علل شکست احد همان خصلت مال‌جوئی و طمع غنیمت‌بری نبود که گروه تیراندازان به‌هوای آن پناهگاه مسلمانان را به دست دشمن دادند؟ پاک داشتن اجتماع از اختلاف طبقاتی و بهره‌کشی از یکدیگر و بستن راه نفوذ دشمنان به داخل مسلمانان و پاک کردن نفوس از خصلت‌های مادی و جوازب آن، پایه و مایه و علت العلل پیروزیهای اجتماعی و نظامی است.

شکل کلمه الربا و قید حال «اضعافاً مضاعفة»، ناظر به همان ربای معمول جاهلیت است که چون اجل می‌رسید و بدهکار قدرت پرداخت نداشت، ربح را افزایش می‌دادند تا آنکه گاه همه دارائی بدهکار و اهلش را فرا می‌گرفت و به سادگی برده می‌شدند و گاه بدهکار بایست در سر رسید واهش شتری می‌پرداخت و چون نمی‌توانست، تبدیل به شتر ارزشدارتر و یا بزرگتری می‌گردید. گاه شرط

تضعیف ربح را از وقت معامله قید و گاه وقت سر رسید تضعیف می کردند.

اضاعاف جمع قلة ضعف (به کسر ضاد) : دوچندان و وصف مضاعفة ، حاصل اضاعاف است: همینکه ربح باضعاف صمودی پیش رفت حاصل آن خود مضاعف می شود. پس خبر از واقع است نه شرط تحریم که پی در پی مضاعف می شود تا دو قطب متضاد پدید می آورد. و این امر ویژه جزیره العرب نبوده بلکه اقتصاد ویژه محیط ربوی و همیشگی است که با اجتماع ایمانی در تضاد است و به کفر می انجامد. وَأَتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ، بر گشت به سوی ربا، روی گردایدن از هدفهای عالی ایمانی و انسانی است.

این ربای نسیه یا قرض است. بعضی از صحابه و فقهای اهل سنت همین ربا را حرام دانسته و بیشتر فقهای عامه و همه فقهای امامیه هر دو نوع ربای نسیه و فضل را. آن ربا منصوص قرآن و اصل است و این ربا - فضل - که معامله جنس به جنس می باشد ، به استناد سنت و یا حریم آن، ربا محسوب می شود و فرع است. آن ربا همین است که به پیروی از سرمایه داری غرب و نفوذ آن در همه کشورها جا باز کرده به صورت انواع بانکها در آمده و با پشتیبانی قوانین و قدرت اجرایی و علی رغم تصریح قرآن کریم، پیوسته در کشورهای اسلامی (اسمی) انواع و شُعب آن گسترده می شود. در زمان جاهلیت، ضامن اجرایی آن همان قدرت فردی یا قبیلگی بود که گاه به انگیزه غیرت و یا وساطت سران، رباخوار از آن چشم می پوشید و یا بدهکار بار و بنه اش را می بست و بر شترش می نشست و راه بیابان در پیش می گرفت و از دسترس رباخوار بیرون می رفت. امروز بدهکار درمانده یا باید خانه و زندگیش به حراج رود و یا روانه زندان شود و یا تجدید قرارداد کند و سود را به حساب اصل وام گذارد و همچنین ...

شاید که «اضاعافاً مضاعفة» که به صورت حال و یا مفعول فعل مقدر آمده ، به جای «باضاعاف مضاعفة» نظر به طبیعت و وصف ربا باشد که خود به خود سود رباخوار پیوسته مضاعف می گردد و درآمد بدهکار بر آن افزوده می شود. بنابراین، شامل هر نوع ربائی است که چنین طبیعت و وصفی را دارد.

در اجتماعی که باید شکل گیرد و اختلاف داخلی‌شان ریشه کن گردد و برای دوام آن و تشکیل صفوف سیاهی و تجهیزات آن نیاز به اصول دارد و باید ریشه‌های علاقه‌ها و وابستگی‌های مالی کننده شود، این خطاب آگاهی دهنده و نهی از اصل رباخواری باید بالای سرشان باشد.

به هر صورت این آیه نهی صریح و قاطعی از رباخواری دارد، دو بار امر به تقوا و بیم عذاب برای کافران است و اشاره به این حقیقت که اگر رباخواران توجهی به این نهی نکنند در زمره کافرانند:

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ .

از خودداری و سرپیچی از این نهی و فرمان پروا گیرید باشد که در جهت فلاح حرکت کنید و بدان برسید و توجه داشته باشید که رباخواری آتشی را فراهم می‌کند که برای همه کافران است. آنگاه امر به اطاعت از خدا و رسول که موجب ترحم به خلق است و جلب رحمت خدا.

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ . با اطاعت کامل از فرمانهای خدا و رسول، زندگی معمولی سراسر کینه‌توزی و دشمنی به رحمت خدا و خیر بدل می‌شود؛ هم خود با خود و هم خدا با همه. این تحول روحی و اجتماعی، از اطاعت خدا و رسول بر می‌آید نه با اطاعت از جنگ افروزان، و رهائی از هر بند و آزادی از اطاعت غیر خدا را دربردارد: و اطیعوا الله، تقوا گرفتن از انگیزه‌های افزایش

۱- قال رسول الله... «يا علي، ان القوم سيفتنون باموالهم، ويمنون بدینهم علی ربهم، ویمنون رحمته، ویمنون سظوته، ویمتجلون حرامه بالشبهات الكاذبة والاهواء الشهوية، فيستجلون الخمر بالتبذ، والسحت بالهدية، والربا بالبيع» (نهج البلاغه از خطبه ۱۵۶). رسول خدا گفت: «علی! این مردم به زودی فریب دارائی خود را خورده دچار آشوب شوند، و با دینداری خود بر پروردگارشان منت گذارند، و در عین حال آرزوی رحمتش را دارند و در برابر قدرت غضبش آسوده خاطر به سر می‌برند، و حرام‌آورا با پیش آوردن شبهه‌های دروغ و هوسهای غافل کننده حلال می‌شمارند و در نتیجه شراب را با نپید شبیه دانسته حلال می‌دانند و رشوه‌خواری را به اسم هدیه می‌گیرند و ربا را به نام خرید و فروش جایز می‌دانند.»

مال، آنهم از طریق ربا، وسیله‌ایست برای رهائی و رستن از جواذب آن (لعلکم تفلحون). و اطاعت از خدا و رسول، انسان را به سوی محیط ترحم و تعاون پیش می‌برد، زیرا سرچشمه رحمت از مبدأ آن و از قلوب خلق سرچشمه می‌گیرد.

آیات ۲۷۵ تا ۲۸۰ سوره بقره، بیان آثار روحی و اقتصادی و حکمت تحریم ربا است و موعظه‌ای می‌باشد «فمن جاء موعظة من ربه» و شاید جمله «احل البيع و حرم الربا» خبر از حکم واقعی باشد نه فعلیت تحریم، و نیز امر به «ذروا ما بقی من الربا» بازداشت رباخواران از تعقیب سودهایی باشد که در نزد برخی از مسلمانان داشتند. بنابراین و به قرینه ترتیب این دو سوره، آیات سوره بقره باید پیش از این نهی نازل شده باشد.

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.

عرض، به معنای وسعت چشم انداز و آنچه در معرض دید است، نه به معنای مصطلح، مقابل طول. چون طول بهشت بیشتر و یا نامتناهی و قرب به خدا و کمال غیرمتناهی می‌باشد. عرض چشم انداز بهشت نیز به وسعت دید بیشتر است که هر چه بینش بیشتر و وسیعتر آسمانها و زمین را بنگرد و وسعت دید بهشتیش افزایش می‌یابد چون آسمانها و زمین نمودار قدرت و حکمت و جمال و پرتو و حاشیه‌ای از بهشت و ملکوت است. همین وسعت حکمت که متقی و مترقی را بالا می‌برد و در خود جای می‌دهد، رجوم و ببرت کننده شیاطین و شیطان صفتان است: «وَجَعَلْنَا هَارُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ الْمَلِكِ» که آنها را به تنگنا و پرتگاه جهنم سوق می‌دهد و از صعود باز می‌دارد، پس آنکه روبه آسمانها و ملکوت دارد رو به بهشت است و آنکه از آن بر می‌گردد و به تاریکی هواها رومی آورد، روبه جهنم است. چون از درون متضاد انسانی اعداد (پیوسته آماده) می‌شود و اعدت للمتقین - اعدت للكافرين، تراحمی در آن نیست تا جای سؤال باشد که چون بهشت عرض آسمانها و زمین است، نه مانند عرض آسمان و زمین: «كعرض السماوات والارض». حال که همه جا را بهشت فرا گرفته پس جهنم در کجاست؟